



A Comparative Study of Preachy Tafsīr: Nature and Significance in Shī'a and Sunnī Exegeses

Bāqir Riyāhī_Mehr¹, Sayyid Muḥammad Ḥosseinī_Pūr^{2✉}

1. Assistant Professor, Department of Qur'ān and Oriental Studies, Higher Education Complex of Qur'ān and Ḥadīth, Al-Mustafa International University, Qom, Iran. Email: dr.riahi@chmail.ir
2. Corresponding Author, PhD Graduate, Department of Comparative Exegesis, University of Sciences and Islamic Studies of the Holy Qur'ān, Qom, Iran. Email: mohamad_hoseinipoor@yahoo.com

Article Info

Article type:

Review Article

Article history:

Received 19
December 2023
Received in
revised form 28
February 2024
Accepted 10
September 2024
Available online
25 September
2024

Keywords:

Preachy exegesis,
Paradigmatic
relations,
Syntagmatic
relations,
semantic field,
Sermon.



ABSTRACT

The preachy exegesis (Arabic: *تفسير* Romanized: *tafsīr*; English: explanation) is one of the oldest forms of exegesis, originating in the first century. It experienced significant growth from the fifth to the ninth centuries and was widely embraced by society during that time. However, after this period, oratorical exegesis began to decline. Today, it is often reproduced in the form of educational, guidance, and social exegeses, albeit with modifications to some of its original characteristics. The dimensions of preachy exegesis in the knowledge of exegesis remain unknown, to the extent that there is not even a complete definition of this method of exegesis and its characteristics have not been fully identified. The preachy exegesis is an exegesis that is in line with the spirit of the Qur'ān, i.e., guidance and preaching. Evidence suggests that elements of it trace back to the era of revelation (Arabic: *النزول*, Romanized: *al_nuzūl*). However, in its established form, it began with the Tafsīr of al-Ḥasan al-Baṣrī and continued with the translation of Tafsīr al-Ṭabarī. Finally, with the Tafsīr of Abū al-Futūḥ al-Rāzī, it developed into a comprehensive tafsīr characterized by features described as “preachy,” gaining significant prominence in the world of exegesis. Unlike exegetical scientific exegeses that attract the elite of society, preachy exegeses, much like the Qur'ān itself, have been and continue to be suitable for scientific, educational, and moral use by the general public. However, they differ from educational and guiding exegeses in several ways. This type of tafsīr can reduce the distance between the knowledge of exegesis and the Muslim masses and lead to a greater connection between the general public and the Qur'ānic concepts. The forthcoming research, utilizing information derived from library studies and employing a descriptive analytical method, aims to conduct a comparative analysis of the nature and position of preachy tafsīr within the exegeses of both Shī'a and Sunnī. The results indicate that initially, the foundations of practical mysticism manifested in the actions of the early Sūfīy, along with factors such as Qawwālī Qīṣāṣ and Faṣṣālī Karāmiyān, have led to the emergence of the first preachy tafsīr (plural form for tafsīr), and its growth and decline have had a direct impact on this type of tafsīr. Furthermore, the literature of preachy interpretations in both Persian and Arabic is rich in eloquence and novelty, intertwined with parables, stories, anecdotes, and poetry, all of which serve to convince the audience. Lastly, the preachy exegeses are full of aḥādīth (Arabic: *أحاديث*, singular: ḥadīth, traditions and narrations) in which the mufasssīr's criterion (the writer of a commentary on the Qur'ān) in choosing that ḥadīth is the explanation of the sermons hidden in them, even if it is mixed with forgeries and Isrā'īliyyāt (in Arabic: *إسرائيليات* “Israelisms”). The contribution of Shī'a preachy (sermonic) exegesis in the use of fabrications and Isrā'īliyyāt is less than in similar examples in the Sunnī world.

Cite this article: Riyāhī_Mehr, B.; Ḥosseinī_Pūr, M. (2024). A Comparative Study of Preachy Tafsīr: Nature and Significance in Shī'a and Sunnī Exegeses. *Quranic Doctrines*, 21 (39), 85-108.
<https://doi.org/10.30513/qd.2024.5730.2287>





واکاوی تطبیقی ماهیت و جایگاه تفسیر واعظانه در تفاسیر فریقین

باقر ریاحی مهر^۱ | سید محمد حسینی پور^۲

۱. استادیار، گروه قرآن و مستشرقان، مجتمع آموزش عالی قرآن و حدیث، جامعه المصطفی العالمیه. رایانامه:

dr.riahi@chmail.ir

۲. نویسنده مسئول، دانش‌آموخته دکتری تفسیر تطبیقی، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، قم. رایانامه:

mohamad_hoseinipoor@yahoo.com

چکیده

اطلاعات مقاله

تفسیر واعظانه از کهن‌ترین گونه‌های تفسیر است که در سده نخست شکل گرفت و در سده‌های پنجم تا نهم رشد چشم‌گیری یافت و مورد استقبال جامعه قرار گرفت، لکن پس از آن، دوران افول خویش را تجربه کرد تا امروزه، در قالب تفاسیر تربیتی، هدایتی و اجتماعی با تغییر در برخی از شاخصه‌ها، بازتولید شود. ابعاد تفسیر واعظانه در دانش تفسیر همچنان ناشناخته مانده است تا جایی که حتی تعریف کاملی از این شیوه تفسیری وجود ندارد و شاخصه‌های آن نیز به‌طور کامل شناسایی نشده است. تفسیر واعظانه، تفسیری همسو با روح قرآن، یعنی هدایت و موعظه است. شواهد و قراین نشان می‌دهد که رگه‌هایی از آن به عصر نزول بازمی‌گردد، لکن در شکل مصطلح خود، با تفسیر حسن بصری آغاز شد و با ترجمه - تفسیر طبری ادامه یافت تا سرانجام با تفسیر ابوالفتوح رازی، به تفسیر کاملی با نشانه‌های تفسیری که از آن با تعبیر «واعظانه» یاد می‌شود، نمودی جدی در جهان تفسیر پیدا کرد. برخلاف تفاسیر اجتهادی - علمی که گرایش نخبگان جامعه را به سوی خود جلب می‌کند، تفسیر واعظانه همچون خود قرآن، قابل استفاده علمی، تربیتی و اخلاقی برای عموم بوده و هست، ولی با تفاسیر تربیتی و هدایتی تفاوت‌هایی دارد. این گونه تفسیری می‌تواند فاصله میان دانش تفسیر و توده مسلمان را کاهش دهد و به پیوند بیشتر عامه مردم با مفاهیم قرآنی منتهی گردد. پژوهش پیش‌رو، با استفاده از اطلاعات برآمده از مطالعات کتابخانه‌ای و با روشی توصیفی - تحلیلی به واکاوی تطبیقی ماهیت و جایگاه تفسیر واعظانه در تفاسیر فریقین پرداخته است. نتایج به‌دست‌آمده حاکی از آن است که اولاً مبانی عرفان عملی متجلی در کردار صوفیان نخستین، در کنار عواملی همچون قوای قصاص و فضالی کزایمان، باعث پیدایش نخستین تفاسیر واعظانه شده است و رشد و افول آن نیز تأثیری مستقیم بر این گونه تفسیری نهاده است. ثانیاً ادبیات تفاسیر واعظانه در هر دو زبان فارسی و تازی، سرشار از بلاغت و بدیع و آمیخته با تمثیل، داستان، حکایت و شعر است که اقناع مخاطب را در پی دارد. بنابراین کارکرد بلاغت ادبی تفاسیر واعظانه، نه در تبیین مدالیل آیات، بلکه در افزایش جذابیت متن تفاسیر یادشده بوده است. ثالثاً تفاسیر واعظانه سرشار از روایاتی است که ملاک مفسر در انتخاب آن روایت، تبیین مواعظ نهفته در آن‌هاست، هرچند آمیخته با جعلیات و اسرائیلیات باشد. سهم تفاسیر واعظانه شیعه در استفاده از جعلیات و اسرائیلیات کمتر از نمونه‌های مشابه در جهان تسنن است.

نوع مقاله:

ترویجی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۲/۰۹/۲۸

تاریخ بازنگری:

۱۴۰۲/۱۲/۰۹

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۳/۰۶/۲۰

تاریخ انتشار برخط:

۱۴۰۳/۰۷/۰۴

کلیدواژه‌ها:

تفسیر واعظانه،

روابط هم‌نشینی،

روابط جانشینی،

میدان معنایی، وعظ.



استناد: ریاحی مهر، باقر؛ حسینی پور، سید محمد. (۱۴۰۳). واکاوی تطبیقی ماهیت و جایگاه تفسیر واعظانه در تفاسیر

فریقین. آموزه‌های قرآنی، ۲۱ (۳۹)، ۸۵-۱۰۸. <https://doi.org/10.30513/qd.2024.5730.2287>



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

مقدمه

تفسیر واعظانه با انگیزه تبیین قرآن همراه با وعظ و اندرز و به منظور تأثیرگذاری آموزه‌های قرآنی بر مخاطبان، با استفاده از ابزارهایی همچون شعر، حکایت، امثال و مأثورات روایی است. اسلوب به‌کارگرفته‌شده در ادای گفتاری و نوشتاری این گونه تفسیری، تلفیقی از سبک ادبی و خطابی است. این گونه تفسیری همسو با روح قرآن، یعنی بیان مواضع گوناگون است و شواهد و قراین نشان می‌دهد که رگه‌هایی از آن، در عصر نزول (و اندکی پس از آن) یافت می‌شود؛ جایی که فضای حاکم بر جامعه اسلامی، همانا سیره اصیل نبوی بود که از شاخصه‌های اصلی آن، جنبه‌های واعظانه سیره آن پیامبر عظیم‌الشأن است. تفسیر واعظانه در شکل مصطلح خود، با تفسیر حسن بصری آغاز شد و با تفاسیری همچون تفسیر جنید بغدادی، بحر العلوم سمرقندی، الکشف و البیان ثعلبی و ترجمه تفسیر طبری ادامه یافت تا این که با روض الجنان ابوالفتح رازی، جایگاهی رسمی در جهان تفسیر یافت و با آثاری چون کشف الأسرار میدی، الستین الجامع زید طوسی، دقائق التأویل حسنی واعظ، حدائق الحقایق فراهی هروی و مواهب علیّه واعظ کاشفی سبزواری، اوج دوران شکوه و بالندگی خویش را اولاً از منظر محتوا و ثانیاً از رهگذر ادبیات سرشار از بلاغت و (مخصوصاً بدیع) و آمیخته با تمثیل، داستان و شعر، تجربه کرد. سپس وارد دوران افول شد و در سده‌های متأخر، به‌جز تفسیر روح البیان حقی بروسوی حنفی اشعری نمونه‌ای فاخر به خود ندید. سایر تفاسیر واعظانه این دوران، از جمله تفاسیر منظوم نورعلی شاه و صفی‌علی شاه، هرگز کیفیت شاخصه‌های تفاسیر واعظانه سده‌های میانی را نیافته و فاصله‌ای شگرف با نمونه‌های پیشین دارند.

از میان پژوهشگران قدیم و جدید حوزه تفسیر، تنها دو تن از معاصران در آثار تفسیر پژوهی خود، به این گرایش تفسیری تظن یافته و از آن با عنوان «تفاسیر واعظانه» یاد کرده‌اند. این دو همچنین، در تاریخ تفسیر قرآن ریشه‌های تفسیر واعظانه را از قرن اول و شکل‌گیری کتابت این تفاسیر را از قرن چهارم (با پایه‌گذاری واعظان کرامی) و اوج و گسترش آن‌ها را در قرن ششم می‌دانند (پاکتچی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۴؛ شاهرودی، ۱۳۹۹، ص ۵۷۵-۵۷۶). تفسیرنگاری واعظانه در قرون میانی ادامه یافت تا سرانجام در دوره متأخران، با

ادیبی ممتاز و واعظی شهیر، یعنی ملاحسین واعظ کاشفی، با دو اثر به نام مواهب علیّه و جواهر التفسیر، و تفاسیری همچون جلاء الأذهان و جلاء الأحران معروف به تفسیر گازر تألیف جرجانی و روح البیان اثر اسماعیل حقی و... به حیات خود ادامه داد، ولی پس از آن، وارد دوران افول شد و در زمان معاصر با تغییراتی در برخی از شاخصه‌ها، در قالب گونه‌هایی همچون تربیتی، هدایتی و اجتماعی بازتولید گشت.

تاکنون تنها درباره پاره‌ای از ویژگی‌های متنی مربوط به برخی از تفاسیر واعظانه، تحقیقاتی اندک صورت گرفته، لکن در مورد شناسایی و تمایز آن - نسبت به سایر گونه‌های تفسیری - تاکنون فعالیت گسترده‌ای انجام نشده و معرفی آن در تاریخ تفسیر، مغفول مانده است تا جایی که در بسیاری از منابع اصلی شناخت‌نامه تفاسیر، حتی نامی از تفاسیر واعظانه به چشم نمی‌خورد و از روشی به نام روش تفسیر واعظانه نیز یاد نشده است. آنچه در مطالعه آثار مرتبط با تفسیرشناخت به دست می‌آید، این است که برخی از پژوهندگان این حوزه، به این سنخ از تفسیر راه یافته و به وجود گونه‌ای از تفاسیر که اکنون از آن به تفسیر واعظانه یاد می‌شود، پی برده‌اند، اما در معناشناسی و ارائه تعریف از این اصطلاح، تلاش علمی خاصی صورت نگرفته است. این پدیده مانند دیگر پدیده‌هایی که کوشش می‌شود در آن تعریفی پذیرفتنی ارائه شود، قابلیت واکاوی دارد. گوشه‌ای از آثار آن، در کاربست تعبیر «تفسیر واعظانه» در ادبیات قرآن‌پژوهان معاصر و تعیین مصداق‌های آن است.

مزیت و اهمیت پرداختن به تفسیر واعظانه، روی آوردن مردم، به‌عنوان مخاطبان اصلی قرآن، به این شیوه از تفسیر به دلیل ظرافت‌های ادبی و بالتبع بهره بردن از خود قرآن کریم به دلیل سبک دلنشین آن‌هاست. اعراض مردم از اکثر تفاسیر موجود نیز به دلیل علمی بودن گونه‌های دیگر تفسیر و استفاده آن‌ها از فرازبان تفسیری مطابق با ذهن و زبان توده مردم است، زیرا این تفاسیر برخلاف تفاسیر واعظانه، با زبان مفاهمه مردم فاصله دارند و فقط مورد استفاده فرهیختگان علوم قرآنی‌اند. به بیان دیگر، بیشتر تفاسیر موجود نخبه‌گرا هستند تا توده‌گرا و این امر، فاصله توده مردم را از مفاهیمی که در خلال تفاسیر می‌آیند، بیشتر نموده است.

با توجه به مقدمه فوق، می‌توان طی پژوهشی توصیفی - تحلیلی، ضمن پاسخ به این دو

پرسش: «اساساً تعریف تفسیر واعظانه چیست» و «بین تفاسیر موجود دارای چه جایگاهی است»، از ماهیت و جایگاه تفسیر و تفاسیر واعظانه پرده برداشت و با نحله‌ای از تفسیر آشنا شد که می‌تواند همچون قرآن کریم، عامهٔ مردمان را با زبانی شیوا و رسا به اهداف قرآن رهنمون سازد. یافته‌های پژوهش حاضر به‌عنوان اطلاعات مقدماتی دربارهٔ این گونهٔ بااهمیت تفسیری، در پژوهش‌های آتی مورد استفادهٔ محققان قرار خواهد گرفت.

۱. واژه‌شناسی تحقیق

نظر به این که تفسیر واعظانه گونه‌ای از تفسیر است که با لحاظ ماهیت آن، مقوله‌ای عمدتاً تبیین‌کنندهٔ قرآن است، البته به ضمیمهٔ ویژگی‌هایی که آن را شایستهٔ واعظانه خواندن می‌کند، لازم می‌نماید برای تبیین چیستی تفسیر واعظانه، ابتدا واژگان «تفسیر»، «وعظ» و «واعظانه» تبیین شوند.

۱-۱. تفسیر در لغت

دانشمندان لغت و تفسیر، «تفسیر» را به «بیان و تفصیل و توضیح» (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۷، ص ۲۴۷؛ جوهری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۷۸۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۵۰۴)، «اظهار معنای معقول» (راغب، ۱۴۱۶، ص ۶۳۶)، «کشف مراد از لفظ مشکل» (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۵، ص ۵۵؛ زبیدی، ۱۳۹۴، ج ۱۳، ص ۳۲۳)، «شرح مجملات قصص قرآن، تعریف دلالت الفاظ غریبهٔ قرآن و تبیین سبب نزول آیات» (جرجانی، ۱۴۰۳، ص ۶۳؛ زبیدی، ۱۳۹۴، ج ۱۳، ص ۳۲۳-۳۲۴)، «بیان ظواهر آیات و معانی صریح یا اشاری آن‌ها» (کلبی، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۱۵؛ آقابزرگ تهرانی، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۳۲؛ بابایی، ۱۳۹۵، ص ۱۳) و «تبیین معانی آیات و کشف مقاصد و مدلول‌های آن» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۴) معنا کرده‌اند. در هر حال، در فرایند تفسیر قرآن با اهداف فوق، متنی با شاخصه‌های مخصوص خود، به متن قرآن افزوده شده و آن را توسعه می‌دهد که ویژگی متن توسعه‌دهنده، گرایش تفسیر را مشخص می‌کند.

۱-۲. وعظ در لغت

از آنجاکه واژه «واعظ» ریشه در مصدر «وعظ» دارد، برای تبیین بهتر مفهوم آن، درنگی بر واژه «وعظ» ضروری می‌نماید. از این رو می‌بایست واژه «وعظ» و مشتقات آن، نخست در زبان عربی که منشأ پیدایش این واژه قبل از ورود آن به زبان فارسی است بررسی شود و

سپس به دلیل استعمال این واژه و مشتقات آن در زبان فارسی، و شکل‌گیری اصطلاح «واعظانه» در فضای زبان و فرهنگ این زبان، در زبان فارسی نیز مورد واکاوی قرار گیرد.

«وعظ» در لغت عرب به معنای ترساندن (ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۱۲۶) و بازداشتن همراه با ترساندن (راغب، ۱۴۱۶، ص ۸۷۶) است. برخی از لغویان، در بیان مفهوم ماده «وعظ»، خیرخواهی و عطوفت واعظ را نیز در نظر گرفته‌اند (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۲۸؛ جوهری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۱۱۸۱).

واژگان «وعظ» و «موعظه» در زبان فارسی نیز مفهومی چون کاربردهای این واژه در زبان تازی دارد. به طور دقیق‌تر، برخی، آن را سخنانی که دل‌های سخت را نرم سازد و اشک از دیدگان بگشاید و کردارهای زشت را نیکو گرداند دانسته‌اند (جرجانی، ۱۴۰۳، ص ۲۳۶) و برخی، «پند دادن با سخنان دل‌گرم‌کننده و دل‌نرم‌کننده»، و برخی دیگر، «ذکر آنچه انسان را به توبه و تزکیه نفس و ابدار دارد» دانسته‌اند (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۴، ص ۲۱۸). بنابراین «واعظ» نیز معادل ناصح، پنددهنده، اندرزگو، اندرزدهنده، نصیحت‌گو، نصیحت‌کننده و مسئله‌گو است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۴، ص ۲۱۸).

۳-۱. واژه «واعظانه»

«واعظانه» صفتی مرکب از سه واژه «واعظ»، اسم فاعل مصدر وعظ در زبان عربی (راه‌یافته به زبان فارسی)، «ان» نسبت و «هاء» نسبت است. به عقیده دستورنویسان، ترکیب یک اسم (اعم از مشتق یا جامد) و «ان» و «ه» سازنده یک صفت جدید است که به منظور دلالت بر مشابهت استعمال می‌شود، مانند «خلیلانه» در بیت «گفتم من دیوانه پیوسته خلیلانه / با مالک خود گویم در نار سلام علیک» که به معنای «مثل ابراهیم خلیل» است (مولوی، ۱۳۵۵، ج ۷، ص ۲۷۵). بنابراین اجمالاً باید گفت که «واعظانه» به معنای «چونان واعظ» یا «به گونه واعظ» و دیگر تعابیر دارای مفهوم «شبهه به واعظ» است.

۲. پیدایش اصطلاح «تفسیر واعظانه»

زمان زیادی از عمر «تفسیر واعظانه» به‌عنوان نحله‌ای از تفسیر نمی‌گذرد. از این رو چندان

میان پژوهشگران رشته قرآن شناخته شده نیست و برای آن، عنوانی جز عنوان حاضر فارسی، یعنی «تفسیر واعظانه» یافت نمی شود. تاریخ نگاران تفسیر به زبان عربی نیز از آن، حتی با عناوینی چون «التفسیر الإرشادی» یا «التفسیر الوعظی» یاد نکرده اند.

محمدحسین ذهبی بدون این که نامی از این گونه تفسیری ببرد، صرفاً در معرفی تفسیر «لباب التأویل» اثر خازن (م ۷۴۱ق) که تفسیری واعظانه است، ذیل عنوان «عنایته بالمواعظ» می گوید که تفسیر خازن سرشار از مواعظ و روایات ترغیب و ترهیب است و چه بسا مشی صوفیانه خازن بر تفسیر او تأثیرگذار بوده است و از این رو این تفسیر حاوی موضوعات مختلف علمی است، اما شهرتش به دلیل داستان‌هایی آمیخته با اسرائیلیات است و بین مردم و خصوصاً مشتاقان داستان‌ها رواج دارد (ذهبی، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۲۷۰)، اما نامی از تفسیر واعظانه نبرده است.

برخی از تاریخ تفسیرنویسان گویا تفسیر واعظانه را همان تفسیر عرفانی دانسته و ذیل عنوان «التفسیر الإشاری» تفاسیر واعظانه‌ای چون المنح الفاخرة فی معالم الآخرة را نام برده و در توصیف مؤلف آن گفته اند که طریقه نقشبندی (از طرق صوفیه) داشت (عبدالقادر، ۱۴۲۴، ص ۳۸۶).

فهد رومی، گرایش صوفی (عرفانی) در تفسیر را به دو گونه عرفان نظری (تفسیر الصوفی النظری) و عرفان عملی (تفسیر الفیضی الإشاری) تقسیم بندی نموده و در عرفان عملی، اشاره‌ای به برخی خصوصیات تفاسیر واعظانه نموده است، بدون آن که نامی بر آن بنهد (رومی، ۱۴۰۶، ص ۳۷۱-۳۷۵). سایر نگارندگان تاریخ تفسیر نظیر شرفاوی، محمد عبده و عبدالمجید محتسب که اتجاهات التفسیر را نگاهشته اند نیز کمابیش همین رویه را اتخاذ کرده اند.

بسیاری از بزرگان متأخر و معاصر، یا اساساً نامی از این گونه تفسیری در کتاب‌های مرتبط با تفسیرشناخت نبرده اند یا در بخشی از کتاب خود که به معرفی تفاسیر عرفانی پرداخته اند، برخی تفاسیر واعظانه از جمله کشف الأسرار و مواهب علیه را در زمره تفاسیر عرفانی قرار داده اند (معرفت، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۲).^۱ اما دانش نامه حوزوی اینترنتی ویکی فقه،

۱. تفاسیر عرفانی (اشاری یا صوفی یا رمزی یا تمثیلی یا فیضی)، هرچند با تفاسیر واعظانه قرابت زیادی دارند، لکن وجوه تمایزی بین این دو گونه تفسیری هست که آن‌ها را از یکدیگر جدا می کند. مهم ترین این وجوه، هدف

از تفسیر واعظانه یاد کرده و آن را نه به‌عنوان روش، بلکه گرایش^۱ تفسیری دانسته است که به گرایش تفکر خود مفسر مرتبط است، گرایش‌هایی همچون گرایش کلامی، تاریخی، هدایتی، وعظی، علمی و اجتماعی (نک: <https://fa.wikifeqh.ir>، ذیل مدخل «مصطلحات تفسیر پژوهی»).

برخی از محققان، تفاسیر تربیتی، هدایتی و ارشادی را معادل تفسیر واعظانه پنداشته‌اند (رشید رضا، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۷؛ شریف، ۱۴۰۲، ج ۳، ص ۱۰) و برخی دیگر، رابطه تفاسیر واعظانه، اخلاقی، عرفانی و مانند آن را با تفاسیر تربیتی، از نوع رابطه جزء و کل می‌دانند (اسعدی، ۱۳۹۳، ص ۴۰). البته بین تفاسیر یادشده، تفاوت‌هایی هست، مانند این که در تفاسیر تربیتی، برخلاف تفاسیر واعظانه، حضور اسرائیلیات، به‌ویژه در حوزه قصص قرآن رنگ می‌بازد و در پذیرش روایات اسباب نزول و همچنین روایات تفسیری، معیارهای سخت‌گیرانه‌تر و اصولی‌تر همچون هماهنگی روایات با اهداف و مقاصد نزول قرآن و سیاق قریب و بعید آیات مربوط اتخاذ می‌شود (رشید رضا، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۴۵۵). همچنین، تفاسیر هدایتی و تربیتی، مباحث ادبی و بلاغی را به‌اختصار می‌آورند و بیشتر به ابعاد تربیتی، فلسفه احکام و راهبردهای هدایتی مباحث کلامی در پرتو قرآن کریم می‌پردازند (قطب، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۲۶۲-۲۶۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۸۴-۵۸۸). نتیجه این است که تفاسیر واعظانه، علی‌رغم شباهت‌هایی که با تفاسیر هدایتی، تربیتی و مانند آن دارند، با این گونه‌های تفسیری متفاوت‌اند.

بنابراین، اولین محققى که در سطح علمی پذیرفته‌شده از عنوان «تفسیر واعظانه» یاد

تفاسیر واعظانه است که همان وعظ و اندرز مخاطب است که در تفاسیر عرفانی این هدف دیده نمی‌شود. دیگر این که تفاسیر عرفانی، عموماً از عرفان نظری بهره گرفته‌اند و سرشار از تفسیر به رأی‌اند، لکن در تفاسیر واعظانه، عرفانی در حد عرفان ساده عملی مورد بحث قرار گرفته و تفسیر به رأی نیز در آن، بسیار محدودتر از تفاسیر عارفانه است.

۱. دانشمندان تفسیر بین «روش» و «گرایش» جدایی فائل‌اند و معتقدند روش (منهج)، مقوله‌ای است فراگیر که مفسر، آن را در همه آیات قرآن به کار می‌گیرد و اختلاف در آن باعث اختلاف در کل تفسیر می‌شود و آن چیزی جز منابع و مستندات نیست، اما «گرایش»، مربوط به جهت‌گیری‌های مربوط به عصر مفسر است و ارتباط تنگاتنگ و مستقیم با تمایلات ذهنی و روانی مفسر دارد که خود وابسته به سه عامل مهم است: ۱. دانش‌هایی که مفسر در آن تخصص دارد؛ ۲. روحیات و ذوقیات مفسر؛ ۳. دغدغه‌های مفسر در خصوص مسائل مختلف بیرونی (شاکر، ۱۳۸۲، ص ۴۶-۴۸)، لذا می‌توان گفت تفاسیر واعظانه حاصل تمایلات ذهنی و گرایش‌های خود مفسر بوده که معمولاً از طبقه واعظان بوده‌اند.

کرده و مشخصاتی دربارهٔ این گونهٔ تفسیری برشمرده، چنان که گذشت، پاکتچی در کتاب تاریخ تفسیر قرآن کریم است، لکن او نیز تعریفی از آن ارائه نداده است. سایر متونی که امروزه در فضاهای حقیقی و مجازی به این تفاسیر اشاره کرده یا تحقیقی در این موضوع انجام داده‌اند، در بیان مطالبشان عموماً به این کتاب پاکتچی استناد کرده‌اند. اخیراً برخی از محققان، تطفنی به تفاسیر واعظانه داشته و ضمن بررسی پیشینهٔ وعظ، به برخی از مؤلفه‌ها و مصادیق این گونهٔ تفسیری اشاره کرده‌اند (شاهرودی، ۱۳۹۹، ص ۵۲۷-۵۷۹)، لکن تعریفی از آن ارائه نداده‌اند.

۳. جایگاه تفسیر واعظانه در عالم تفاسیر

عنصر دیگری که در معرفی چستی تفسیر واعظانه به شناخت آن کمک می‌کند، تبیین جایگاه آن بین دیگر تفاسیر است. لذا جا دارد که نگاهی گذرا بر گونه‌شناسی تفسیر از منظر صاحب‌نظران این فن که بحثی نوپا در میان مطالعات قرآن‌پژوهانه است، همراه با اندکی نقد، صورت پذیرد تا جایگاه تفسیر واعظانه بیشتر و بهتر پدیدار گردد. مشهورترین گونه‌بندی تفسیر و تفاسیر قرآن کریم، تقسیم‌بندی سنتی تفاسیر به دو گونهٔ «نقلی» و «به رأی» است که البته علاوه بر آن، تفاسیر به رأی نیز خود، به دو دستهٔ «ممدوح» و «مذموم» تقسیم می‌شوند. برخی از معاصران بر این تقسیم افزوده و تفاسیر را به سه دستهٔ نقلی، به رأی و اجتهادی طبقه‌بندی نموده‌اند (عمید زنجانی، ۱۳۷۸، ص ۲۱۷). در این تقسیم‌بندی، تفسیر «به رأی» همان به رأی مذموم و «اجتهادی» همان به رأی ممدوح است که پیش‌تر نیز مطرح بوده است. دیگر پژوهشگر معاصر، تفاسیر قرآن را به سه دستهٔ روایی محض، باطنی محض و اجتهادی طبقه‌بندی نموده و اجتهادی را شامل تفاسیر قرآن به قرآن، روایی، ادبی، فلسفی، علمی، جامع و... می‌داند (بابایی، ۱۳۹۰، ص ۲۴-۲۵). این تقسیم‌بندی نیز ایراداتی دارد، از جمله این که انواع دیگری از تفسیر که از آن می‌توان به روایی غیرمحض و باطنی غیرمحض یادکرد (در مقابل روایی و باطنی محض) سخنی نیست. دیگر این که قسیم طبیعی تفسیر باطنی، ظاهری است، نظیر آنچه در دیگر مقسم‌های تقسیم‌شده به ظاهری و باطنی مشاهده می‌شود. سوم این که در دو مورد اول و دوم این تقسیم که متصف به وصف «محض» اند، هیچ اجتهادی نباید وجود داشته باشد

که این در عمل واقع نشده است و اگر واقع شود، دیگر تفسیر نیست. حتی انتخاب آیات و روایات ذیل یک آیه مشخص، نوعی اجتهاد است که واژه «محض» را بی معنا می کند. دیگر تقسیم ثنائی صورت گرفته از آن یکی از پژوهشیان معاصر است که تفاسیر را در دو طبقه نقلی و اجتهادی می داند (معرفت، ۱۳۷۹، ص ۵۹). این نیز مشکل اخیر را دارد، چه این که ردپای عنصر اجتهاد، در تفاسیر نقلی به وضوح دیده می شود.

از ناحیه دیگر صاحب نظران، تقسیم بندی های دیگری نیز از تفاسیر شده است که کمابیش از ایرادات فوق بی نصیب نیستند، لذا به دلیل اجتناب از اطباب در این مقام، از ذکر آن ها خودداری شده است. کوتاه سخن در نقد مطالب فوق این که اگر تفاسیر به دو گونه تحلیلی و توسعه ای طبقه بندی شود (پاکتچی، ۱۳۸۹، ص ۳۳-۳۵)، مشکلات فوق تا حدی حل خواهد شد. در تفاسیر تحلیلی، اطلاعاتی که بیش از متن قرآن آمده، صرفاً تحلیل مفسر است، در جایی که اطلاعات اضافی تفاسیر توسعه ای (ترکیبی)، منشی غیر از تحلیل دارند، مانند منابع دینی قرآن، سنت، عهدین و دانش های مرتبط با علم کلام.

بر پایه این طبقه بندی، تفاسیر واعظانه در زمره تفاسیر توسعه ای قرار می گیرند و ترکیبی از تفاسیر نقلی و عرفانی با چاشنی ادبیاتی سرشار از بلاغت اند که عنصر اجتهاد مفسر در سراسر آن و مخصوصاً در اشارات و لطایف عرفانی، آشکارا مشاهده می شود. این بدان معناست که در تفاسیر واعظانه مبانی روایی و عرفانی در اجتهاد مفسر برای تبیین مدالیل آیات، مورد استفاده قرار می گیرند.

۴. معناسازی و عطف در قرآن

جهت ارائه تعریف «تفسیر واعظانه»، شایسته است علاوه بر تبیین مفردات پژوهش، واژه «وعظ» در قرآن نیز معناسازی شود. از این رو این بخش از پژوهش با استفاده از روش سوسور، در تبیین روابط جانشینی و هم نشینی و نیز روش میدان معنایی ایزوتسو، به معناسازی واژه «وعظ» در قرآن می پردازد.

۴-۱. مفاهیم مرتبط با وعظ در قرآن

روابط هم نشینی روابطی هستند که واژه هایی محدود را که جزئی از یک زنجیره حقیقی اند، به صورت خطی با یکدیگر مرتبط می سازند و روابط جانشینی، روابطی اند که

واژه‌های متعلق به یک نظام زبانی بالقوه را به یکدیگر پیوند می‌دهند (سوسور، ۱۳۸۰، ص ۱۷۶-۱۷۷). در محور هم‌نشینی (مجاورت)، اجزای افقی کلام و در محور جانیشینی (مشابهت) اجزای عمودی آن بررسی می‌شوند (احمدی، ۱۳۸۸، ص ۳۳). در ادامه، با تکیه بر این دو رابطه افقی و عمودی، مفاهیم مرتبط با واژه «وعظ» در قرآن، تبیین می‌گردد و معنای توسعه‌یافته‌ای از آن ارائه می‌شود.

قرآن کریم نخست «وعظ» را به‌عنوان ابزاری جهت «ابلاغ» و «دعوت» معرفی کرده است: «اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»؛ «[مردم را] با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن» (نحل/۱۲۵).

دوم، وعظ در مفهوم عبرتِ معاصران و آیندگان است نسبت به فرجام مجرمان پیشین، چنان‌که پس از ذکر یکی از عذاب‌های بنی‌اسرائیل به سزای نافرمانی‌شان فرمود: «فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ»؛ «در نتیجه، آن [مجازات] را عبرتی برای کسانی که شاهدِ حادثه بودند و کسانی که بعد از آنان می‌آیند و پندی برای پروا‌پیشگان قرار دادیم» (بقره/۶۶).

سوم، کاربرد «وعظ» به معنای انذارِ همراه با ارباب و نصیح (انذار و اندرز) است، چنان‌که وقتی حضرت هود(ع)، قومش را انذار و نصیحت نمود و از عذاب قیامت برحذر داشت، آن‌ها در پاسخ گفتند: «قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تُكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ»؛ «گفتند: تو پند و اندرز دهی یا ندهی برای ما یکسان است» (شعراء/۱۳۶). این مفهوم به قرینهٔ سیاق آیات قبلی، با نوعی عطوفت ناصحانه نیز همراه است، زیرا پیش‌تر هود(ع) را برادر (شعراء/۱۲۴) و امین مردم قومش (شعراء/۱۲۵) دانسته است که به قوم خود گفت: من از شما هیچ‌گونه پاداشی نمی‌طلبم (شعراء/۱۲۷) و در آخر، خوف آن حضرت را از فرجام قومش (شعراء/۱۳۵) عنوان نموده است. بنابراین، می‌توان گفت مفهوم وعظ در معنای انذار، با مفهوم نصیحِ قرابتی آشکار دارد. در ایجاد روابط جانیشینی، واژگان آیات فوق با آیهٔ «... يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ»؛ «... ای قوم من! قطعاً من پیام پروردگارم را به شما رساندم و برایتان خیرخواهی کردم، ولی شما خیرخواهان را دوست ندارید» (اعراف/۷۹) ارتباط دارد و بین «نصح»، «ابلاغ» و «موعظه» رابطه‌ای معنادار یافت می‌شود. استعمال واژهٔ «تحبون» در آیهٔ اخیر، نشان

می‌دهد باید بین طرفین موعظه، نوعی دوستی و عطوفت برقرار باشد. به طور کلی، عنصر نصیح با نوعی عطوفت و خیرخواهی همراه است. در مورد پیامبر اعظم (ص) نیز دستور وارد شد که به کفار مکه چنین بگوید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾؛ «بگو: من شما را فقط به یک حقیقت اندرز می‌دهم [و آن] این که: دوتا دوتا و یک‌یک برای خدا قیام کنید، سپس درباره رفیقتان [پیامبر] ببینیدشید که هیچ گونه جنونی ندارد. او برای شما از عذاب سختی که پیش‌روست، جز بیم‌دهنده‌ای نیست» (سبأ/۴۶). در این کلام، مفاهیم انذار (نذیر) و اندرز (اعظکم) با یکدیگر هم‌نشین شده‌اند و از طرفی نشانه‌های دل‌سوزی و نصیحت مهربانانه دیده می‌شود. اوج عطوفت و عطف در مقابله با منافقین است که علی‌رغم مذمت آنان، با امیدواری به تأثیر موعظه در ایشان، فرمود: ﴿... فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعَظُهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا﴾؛ «... بنابراین از آنان روی برتاب و پندشان ده و به آنان سخنی رسا که در دلشان اثر کند بگوی» (نساء/۶۳). نتیجه این است که در انذار ناشی از اندرز، از سویی ارباب وجود دارد و از سوی دیگر، نصیحت مهربانانه و خیرخواهانه، و این رسالت پیامبران است که این مفاهیم را تبلیغ نمایند. هم‌نشینی کلمات یادشده، در سایر آیات نیز یافت می‌شود، به‌عنوان نمونه، در آیه ﴿... قَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ...﴾؛ «گفت: ای قوم من! یقیناً من پیام‌های پروردگارم را به شما رساندم و برای شما خیرخواهی کردم» (اعراف/۹۳)، همان مفاهیم را از قول شعیب آورده است، یا در آیه ﴿أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ «پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم، و برای شما خیرخواهی می‌کنم و از سوی خدا حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید» (اعراف/۶۲)، از قول نوح این مفاهیم مطرح شده است. پس می‌توان ادعا نمود کلام واعظانه در حقیقت، ناصحانه، رسولانه، مبلغانه و منذرانه است.

چهارم، «وعظ» در مفهوم بیان احکام شرعی و اجتماعی است که عمل به آن منجر به سعادت مردم است و ترک آن موجب شقاوت، چنان‌که پس از بیان باید‌ها و نباید‌های مندرج در برخی از آیات، آن‌ها را موعظه می‌داند (بقره/۲۳۲؛ نساء/۶۶؛ مجادله/۳؛ طلاق/۲ و...).

پنجمین کاربرد موعظه، هدایت‌گری، بشارت و رحمت است که از صفات قرآن،

تورات و انجیل می‌باشد، چنان‌که در مورد قرآن فرمود: ﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾؛ «این [قرآن] برای مردم، بیانگر [حوادث و واقعیات] و برای پرهیزکاران سراسر هدایت و اندرز است» (آل عمران/۱۳۸). نیز فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «ای مردم! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما پند و موعظه‌ای آمده و شفاست برای آنچه [از بیماری‌های اعتقادی و اخلاقی] در سینه‌هاست و سراسر هدایت و رحمتی است برای مؤمنان» (یونس/۵۷). در این آیات، قرآن صراحتاً یک موعظه معرفی شده است. در روابط جاننشینی و هم‌نشینی کلمات دو آیه فوق با آیه ﴿وَهُدًى وَبُشْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «[قرآن] هدایت‌کننده [انسان‌ها] و برای مؤمنان مژده‌دهنده است» (نمل/۲) معلوم می‌شود بین «موعظه»، «هدایت»، «رحمت» و «بشارت» نیز رابطه‌ای معنادار وجود دارد. همچنین در توصیف تورات آمده است: ﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَنْجَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً ...﴾؛ «و برای او در الواح [تورات] از هر چیزی پندی نوشتیم ...» (اعراف/۱۴۵). نیز فرموده است: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ ...﴾؛ «بی‌تردید ما تورات را که در آن هدایت و نور است نازل کردیم» (مائده/۴۴) یا این عبارت که ﴿... وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ﴾؛ «... و آن را برای بنی‌اسرائیل هدایت قرار دادیم» (سجده/۲۳). در مورد انجیل نیز فرموده است: ﴿... وَأَتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾؛ «... و انجیل را که در آن هدایت و نور است به او عطا کردیم و آن هم تصدیق‌کننده تورات پیش از خود و برای پرهیزکاران هدایت و موعظه بود» (مائده/۴۶). از جمع آیات فوق چنین برمی‌آید که «موعظه»، نور و رحمت و بشارت بوده و موجب هدایت‌گری است، چنان‌که خدا کتب آسمانی را به آن نام، نامیده است.

کاربرد ششم «وعظ» در قرآن، مفهوم تذکر نافع است، چنان‌که فرمود: ﴿... وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «و [در این سرگذشت‌ها برای بهره بردن مؤمنان] پند و تذکری آمده است» (هود/۱۲۰). نتیجه هر دو مفهوم وعظ و ذکر نیز منفعت مؤمنین است، چنان‌که علاوه بر آیات فوق، در خاصیت تذکر، آشکارا فرمود: ﴿وَذِكْرٌ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «و پند ده! زیرا پند به مؤمنان سود می‌دهد» (ذاریات/۵۵) و از این رو مفهوم وعظ، به «تذکر نافع» نزدیک می‌شود که به یقین خیر و نیکی انسان را در بر دارد. مفهوم

«خیر» به‌عنوان ثمره و نتیجه عمل به موعظه، خود نیز مورد تصریح قرآن واقع شده است، چنان‌که فرمود: ﴿... وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ...﴾؛ «و اگر آنچه را که به آن پند داده می‌شوند عمل می‌کردند، مسلماً برای آنان بهتر بود» (نساء/۶۶). پیش‌تر، از قول لغویان در بیان معنای «وعظ»، به خیرخواهی و اعظ نیز اشاره شده بود.

کاربرد هفتم، استفاده از «وعظ» در مفهوم عام پند و اندرز است، لذا موعظی را در سفارش به اعمال نیک در سوره نحل عنوان نموده است و مجدداً با کنار هم قرار دادن موعظه و تذکر فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾؛ «به‌راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد، و از فحشا و منکر و ستمگری نهی می‌کند. شما را اندرز می‌دهد تا متذکر شوید» (نحل/۹۰). در سوره لقمان نیز موعظ لقمان به فرزندش، به‌نوعی مفهوم عام پند و اندرز است که می‌توان از آن جمله، به پرهیز از شرک (لقمان/۱۳)، شکر والدین (لقمان/۱۴ و ۱۵)، اقامه نماز، امر به معروف، نهی از منکر و پیشه نمودن صبر (لقمان/۱۷)، پرهیز از غرور و تکبر (لقمان/۱۸) و... اشاره نمود که همگی این موارد را موعظه دانسته است و ابتدای کلام نیز فرمود: ﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ...﴾؛ «و هنگامی که لقمان به پسرش در حالی که او را موعظه می‌کرد، گفت: ...» (لقمان/۱۳).

نتیجه این است که طبق روابط هم‌نشینی و جانشینی، معنای وعظ با مفاهیمی همچون پند و اندرز به نیکی‌ها، ابلاغ، دعوت، عبرت، نصیحت، انذار، ارعاب، امر به احکام، هدایت، رحمت، بشارت، نور و تذکر نافع، ارتباطی معنادار دارد.

۲-۴. میدان معنایی وعظ در قرآن

طبق یافته پژوهشگران این حوزه، واژگانی که در معنای اساسی خود با یکدیگر مرتبط هستند، به صورت شبکه معنایی به‌هم‌پیوسته‌ای عمل نموده که با نظم و قاعده‌ای خاص، «میدان معناشناختی» را تشکیل می‌دهند (ایزوتسو، ۱۳۷۴، ص ۲۴-۲۵) که این میدان، دارای یک کانون و دو قطب ایجابی و سلبی است. با این حساب، بررسی روابط جانشینی و هم‌نشینی برای فهم کامل واژه وعظ، کافی نبوده و لازم است میدان معنایی آن نیز بررسی شود.

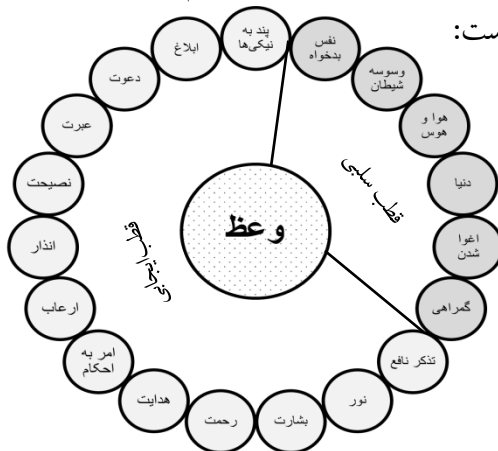
علاوه بر مفاهیم به دست آمده از روابط جاننشینی و همنشینی، که در موافقت با مفهوم وعظ در قرآن آمده‌اند، به نظر می‌رسد بررسی مفاهیم مخالف وعظ نیز می‌تواند ابعاد معنایی آن در قرآن را تکمیل کند، چه این که بین اهل علم مشهور است: «تُعْرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا». به عبارت دیگر، علاوه بر مفاهیم فوق به مثابه مفاهیم ایجابی مرتبط با واژه «وعظ»، مفاهیم سلبی آن نیز در قرآن وجود دارند. از جمله این مفاهیم می‌توان به «نفس اماره»، «خطوات شیطان»، «هوی»، «حیات دنیا»، «اغوا»، «ضلال» و مانند آن اشاره کرد که هر یک مقابل یکی از معانی موافق یا ایجابی وعظ (نور، هدایت، نصیحت، پند به نیکی‌ها و...) قرار می‌گیرند.

در این مجال، به برخی از آیات حاوی مفاهیم مخالف وعظ در قرآن اشاره می‌شود، مانند آیه ﴿... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَجِمَ رَبِّي...﴾: «... نفس طغیان‌گر بسیار به بدی فرمان می‌دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند...» (یوسف/۵۳) برای «نفس اماره»؛ آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا...﴾: «ای مؤمنان! از گام‌های شیطان پیروی نکنید! و هر که از گام‌های شیطان پیروی کند [هلاک می‌شود]، زیرا شیطان به کار بسیار زشت و عمل ناپسند فرمان می‌دهد؛ و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، هرگز احدی از شما پاک نمی‌شد» (نور/۲۱) برای «خطوات شیطان»؛ آیات ﴿فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى﴾: «پس از هوای نفس پیروی مکنید!» (نساء/۱۳۵) و ﴿وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾: «و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌کند. بی‌تردید کسانی که از راه خدا منحرف می‌شوند، چون روز حساب را فراموش کرده‌اند، عذابی سخت دارند» (ص/۲۶) و ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾: «و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است، پس بی‌تردید جایگاهش بهشت است» (نازعات/۴۰-۴۱) برای «هوی»؛ آیات ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾: «و زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست» (آل عمران/۱۸۵؛ حدید/۲۰) و ﴿زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا...﴾: «زندگی دنیا برای کافران آراسته شده...» (بقره/۲۱۲) و ﴿... أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يُفَصِّحُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ يَأْتِي وَيُنذِرُكُمْ لِقَاءَ

يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا وَعَرَّثْنَاهُمُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا...»؛ «آیا برای شما از جنس خودتان پیامبرانی نیامدند که همواره آیات مرا بر شما می‌خواندند و شما را از دیدار امروزتان هشدار می‌دادند؟ می‌گویند: ما به زیان خود گواهی می‌دهیم و زندگی دنیا آنان را فریفت» (انعام/۱۳۰) برای «حیات دنیا»؛ آیه ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛ «گفت: پروردگارا! به سبب این که مرا گمراه نمودی، من هم یقیناً [زشتی‌ها را] در زمین برای آنان می‌آرایم و مسلماً همه را گمراه می‌کنم» (حجر/۳۹) برای «اغوا»؛ آیات ﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ﴾؛ «بی‌تردید گنهکاران در گمراهی و انحراف و در آتش افروخته‌اند» (قمر/۴۷) و ﴿أَقْمَنَ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِإِسْلَامٍ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾؛ «آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای اسلام گشاده است و بهره‌مند از نوری از سوی پروردگار خویش است [مانند کسی است که سینه‌اش از پذیرفتن اسلام تنگ است؟] پس وای بر آنان که دل‌هایشان از یاد کردن خدا سخت است. اینان در گمراهی آشکارند» (زمر/۲۲) برای «ضلال».

در آیات یادشده و نظایر آن، مفاهیم مخالفی وجود دارند که درست، مقابل مفاهیم ایجابی مرتبط با وعظ (نظیر پند به نیکی‌ها، تذکر نافع، نور، هدایت، رحمت، انذار و...) قرار گرفته‌اند.

کوتاه‌سخن در باب معناشناسی «وعظ» در آیات قرآن این است که وعظ، مفهوم گسترده‌ای دارد که از یک سو شامل پند و اندرز به نیکی‌ها، ابلاغ، دعوت، عبرت، نصیحت، انذار، ارعاب، امر به احکام، هدایت، رحمت، بشارت، نور و تذکر نافع بوده است و از سوی دیگر، در نقطه مقابل نفس بدخواه، وسوسه‌های شیطانی، هوا و هوس، زندگی مادی دنیایی، اغوا شدن و گمراهی قرار گرفته و به عبارت دیگر، مایه نجات از دام‌های مذکور است. بنابراین میدان معنایی وعظ به شکل زیر است:



۵. چیستی تفسیر واعظانه

بر پایه یافته‌های پژوهش پیش‌رو از تبیین مفردات و معناشناسی وعظ در قرآن، «تفسیر واعظانه» تبیین، تفصیل و توضیحی از متن قرآن است که مقاصد و مدالیل صریح و اشاری آیات و قصص قرآنی را با معنایی عقلانی و با محوریت پند و اندرز، توسعه می‌دهد، متنی است حکیمانه و مبلغانه و نوری است هدایت‌گرانه که چونان واعظی تأثیرگذار، مخاطب خود را به نیکی‌ها دعوت می‌کند. این گونه تفسیری، تذکری سودمند است که سرشار از نصیحت خیرخواهانه و محبت‌آمیز و هم‌زمان، شامل رحمت و بشارت آمیخته با انذار و ارعاب است، آن‌سان که به احکام شرعی برآمده از کتاب و سنت نیز دستور می‌دهد تا مخاطب را از گمراهی، اغوا و وسوسه‌های شیطان نجات دهد و با یاد مرگ و عالم آخرت، وی را از توجه و پرداختن به دنیا بازدارد و خواسته‌های نفس سرکش و بدخواه را کنترل نماید. بنابراین لازم است چکیده و روح عبارات فوق در تعریف این گونه تفسیری لحاظ شود. در ادامه، با توجه به آنچه گذشت، می‌توان معنای «تفسیر واعظانه» را در لغت و اصطلاح باز شناخت.

۵-۱. معنای لغوی تفسیر واعظانه

نظر به این که در شناخت یک مرکب و مدلول آن چاره‌ای جز استفاده از مدلول مفرداتش نیست، معنای لغوی تفسیر واعظانه با توجه به معنای مفردات (تفسیر و واعظانه) عبارت است از «کنار گذاردن پرده‌های ابهام از چهره مضامین قرآن به سبک خیرخواهان و اندرزگویان» و از نگاهی دیگر، «توسعه متن قرآن با هدف رفع ابهام در معانی آن، با استفاده از پند و اندرزهای خیرخواهانه و نصیحت‌گرایانه که ضمن بیم دادن مخاطب و بازداشتن او از نواهی قرآنی، فرجام کار او را به او گوشزد می‌نماید و هدایت و رحمت را به وی بشارت می‌دهد».

آنچه گذشت اقتضای دلالت اجزای تعبیر «تفسیر واعظانه» به‌عنوان یک مرکب از منظر منطقی است و این، چیزی متفاوت با آنچه که در ادبیات معاصر قرآن‌پژوهان در بازیابی معنای تفسیر واعظانه آمده نیست، چه این که از منظر ایشان تفسیر واعظانه در اصطلاح، گرایشی است در تفسیر که دغدغه مفسر در آن، هدایت عامه مردم است و

برای رسیدن به این هدف، از روش‌های خاصی همچون استفاده از متن شیوا و جذاب، روایات، داستان‌ها و تمثیل و اشعار بهره می‌برد (شریفی و حسین‌زاده، ۱۳۹۴، ج ۵، ص ۱۱۳). برخی از پژوهشگران معاصر نیز جذابیت تفاسیر واعظانه را در چند عنوان می‌دانند: یکی زبان تفسیر واعظانه که زبانی ساده، روان و به زبان مردمی است که مفسر، تفسیر خویش را برای آنان نگاشته است، و دیگری داستان‌پردازی و بهره‌گیری آنان از قصص است که البته نمود آن در تفاسیر واعظانه متأخر بیش از متقدم است و داستان‌هایی مانند داستان حضرت یوسف (ع) در تفاسیر متأخر با آب‌وتاب و ظرافت‌های بسیاری نقل شده است (پاکتچی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۹-۲۰۲).^۱ بدیهی است در نتیجه این داستان‌پردازی، اسرائیلیات فراوانی وارد این نوع از تفاسیر می‌شود و مفسر در قبال بیان صحت و سقم قصه‌ها، مسئولیتی احساس نکرده است و التفاتی به اسناد روایات و تحلیل آن ندارد، اما موارد یادشده از شاخصه‌های تفاسیر واعظانه و نه تعریف آن است.

لازم به ذکر است که مفسر در تفسیر واعظانه، در آیاتی که ظاهراً غیرواعظانه به نظر می‌رسند^۲ نیز به هر بهانه‌ای پای وعظ را به میان می‌آورد. البته در آیات حاوی وعظ و مفاهیم آن، بیشتر از سایر گونه‌های تفسیری بحث می‌کند و در هر دو گروه آیات (وعظی و غیروعظی)، از روایات، تمثیل‌ها، داستان‌ها و... استفاده می‌کند، در صورتی که تفسیر غیرواعظانه تنها در آیاتی که مضمون آن، پند و اندرز (یا سایر معادل‌های وعظ) باشد، ممکن است به این موضوع‌ها بپردازد. به‌عنوان نمونه، تفسیر روح البیان (واعظانه) با این که از لحاظ حجم، حدوداً یک‌دوم تفسیر المیزان (غیرواعظانه) است، لکن در تفسیر آیات ۱۱

۱. پاکتچی همچنین بر این باور است که تفاسیر واعظانه به گونه‌ای نوشته می‌شوند که بتوان به‌آسانی آن را به عامه مردم آموخت. از این‌رو از تفاسیر فنی و تخصصی جدا می‌شوند. از دیگر ویژگی‌های تفسیر واعظانه، زبان نگارش آن است که هم ساده و بی‌تکلف است، هم شیرین و دل‌نشین است و هم به زبان بومی مخاطبان، چنان‌که در ایران، تفاسیر واعظانه به زبان فارسی وجود دارند. پند و اندرز مخاطب از جمله مسائلی است که مؤلف تفسیر واعظانه به آن توجه ویژه دارد و به هر مناسبتی، شروع به اندرز مخاطب می‌کند، به‌ویژه وقتی به آیه‌ای می‌رسد که حاوی نکات اخلاقی و پندآموز است (پاکتچی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۹-۲۰۲).

۲. از نظر نگارندگان پژوهش حاضر، تمام آیات قرآن در حقیقت، ماهیت واعظانه دارند، چه این که قرآن خود را به طور کلی موعظه و هدایت خوانده است (آل عمران/۱۳۸)، لکن ظاهر برخی از آیات آشکارا واعظانه‌اند و برخی دیگر، به دیگر مضامین متعالی قرآن، همچون حوزه اعتقادات، احکام، قصص و امثال معطوف گشته‌اند که در باطن خود روحی واعظانه دارند.

و ۱۲ سوره لقمان که حاوی پند است، حدود شش برابر میزان مطالب تفسیری دارد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۲۱۵؛ حقی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۷۳-۷۷) و در آیه ۶۶ سوره بقره که ظاهراً خالی از وعظ است، سرشار از پند و اندرز از فرجام پیشینیان است، درحالی که صاحب میزان، ذیل آیه مذکور، بنابر گونه و روش تفسیری اش اشاره ای به اندرز ننموده است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۹۹؛ حقی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۱۵۷).

۲-۵. تفسیر واعظانه در اصطلاح

بنابر جمع یافته‌های پژوهش حاضر، می‌توان تعریف اصطلاحی تفسیر واعظانه را این گونه عنوان کرد: «تفسیر واعظانه ترکیبی از تفاسیر نقلی، ادبی و عرفانی، و اصلی‌ترین دغدغه مفسر در آن، هدایت توده مردم است، لذا با هدف اثرگذاری در مخاطب عام و مصونیت او مقابل اغوای شیطانی و نفس بدخواه، با بهره‌گیری از ادبیاتی جذاب و قابل فهم برای عموم مردم، از هر مناسبتی بهره جسته و حتی در آیات به ظاهر غیرواعظانه قرآن، به گونه‌ای حکیمانه، خیرخواهانه و مهربانانه راهی به سوی نصیحت و پند و اندرز و عبرت و حتی انذار و ارعاب مردم می‌جوید».

تفسیر واعظانه از مقوله تفاسیر است. بنابراین در عبارت «تفسیر واعظانه» بی‌شک «تفسیر»، جنس محسوب می‌شود و قیودی که در تعریف فوق، متمایزکننده این تفسیر از دیگر تفاسیر قلمداد می‌شوند، فصل این تفسیر نسبت به دیگر تفاسیر و مبین ماهیت اندرمدار آن است که تقریباً تمام مؤلفه‌های میدان معنایی وعظ را شامل می‌شود.

ممکن است مفاد تعریف فوق از تفاسیر واعظانه، گونه‌هایی از تفسیر همچون تربیتی و هدایتی را نیز شامل شود، و این به دلیل اشتراک بخشی از ماهیت این تفسیر با برخی مؤلفه‌های تفاسیر تربیتی و هدایتی است، لکن شاخصه‌هایی مثل بیان اشارات عرفانی، استفاده از مثل، داستان و روایات در قالب ادبیاتی جذاب و پُرآرایه که بیشتر در جنبه ظاهری این گونه تفسیری مشاهده می‌شود، از اعراض و لوازم تفسیر واعظانه‌اند که در تعریف آن (شامل جنس و فصل ذاتی) لحاظ نشده است. وجود همین شاخصه‌هاست که تفاسیر واعظانه را از تفاسیری همچون تربیتی و هدایتی متمایز می‌کند. به عبارت دیگر، تفسیر واعظانه فقط با شاخصه‌هایی که از لوازم ذات یا اعراض آن هستند، از تفاسیری

همچون تربیتی و هدایتی متمایز می‌گردد، چه این که تعریف فوق، تمام مصادیق تفاسیر واعظانه را شامل می‌شود، لکن از ورود تفاسیر غیرواعظانه همسو، یعنی تفسیر تربیتی و هدایتی به خود ممانعت نمی‌کند. مانعیت تفسیر واعظانه با تبیین شاخصه‌هایی به‌عنوان اعراض آن، صورت می‌پذیرد. تبیین آن شاخصه‌ها با تکیه بر مصادیق این گونه تفسیری، پژوهش و مجالی مستقل می‌طلبد.

ممکن است پاره‌ای از تفاسیر در برخی از آیات، به تناسب موضوع آیه، رنگ‌وبوی واعظانه به خود بگیرند، لکن به دلیل واعظانه نبودن کل متن کتاب از یک سو و نیز به دلیل عدم شمول تمام مشخصات تعریف فوق از سوی دیگر، نمی‌توان نام واعظانه را بر آن‌ها نهاد.

۶. بررسی نقاط قوت و ضعف تفسیر واعظانه

با توجه به مطالب مطرح در پژوهش حاضر، می‌توان نقاط قوت و ضعفی را برای تفسیر واعظانه برشمرد. مهم‌ترین نقاط قوت تفسیر واعظانه عبارت‌اند از:

۱. هم‌راستایی هدف تفسیر واعظانه با هدف قرآن در بیان مواعظ و هدایت عامه مردم؛
۲. تدوین تفسیر بر اساس استفاده هر دو گروه علما و عامه مردم و پرهیز از نخبه‌گرایی محض؛
۳. استفاده از زبان بومی جهت بهره مخاطبان و انحصار شکنی زبان تازی در جهان تفسیر؛
۴. بیان شیوای مطالب تفسیری با تقویت انتقال بهینه مفهوم از طریق ابزار ادبیات (از منظر بلاغت)، اشعار، تشبیهات، تمثیل، قصص و روایات؛
۵. گسترش مفاد قرآن در زندگی عملی مردم از طریق ایجاد مقبولیت بین توده مسلمان (اقبال عمومی)؛
۶. استفاده از بیانی موجز و کوتاه و پرهیز از تفصیل، جهت اجتناب از کسالت مخاطبان؛
۷. تقویت پیوند جهان تفسیر قرآن با ادبیات فارسی و تازی، به گونه‌ای که سایر ادیبان در آثار غیرتفسیری خود نیز مواعظ قرآنی را به نظم و نثر کشیده‌اند؛

۸. تقویت اهمّ مبانی واعظانه قرآن (مانند مرگ اندیشی و بی‌اعتنایی به دنیا) در جامعه اسلامی؛
۹. ایجاد منبعی برای واعظان تا در منابع وعظ خود از مطالب تفاسیر واعظانه بهره برند؛
۱۰. ایجاد پیوند موضوعی میان مفاهیم مرتبط با وعظ در قرآن کریم؛
۱۱. پرهیز از تبلیغ مفاسد برخی از صوفیان متقدم و متأخر مانند سماع، سکر، رقص، قطب‌گرایی و شیخ‌پرستی در تفاسیر واعظانه، علی‌رغم تمایل مفسران به عرفان و تصوف؛
- در کنار دستاوردهایی که گذشت، تفاسیر واعظانه فسادهایی نیز دارند که در این مجال، از آن‌ها با عنوان «نقاط ضعف» یاد می‌شود. لازم به ذکر است که تمام نقاط ضعفی که تبیین می‌شوند در مصادیق تفاسیر واعظانه، یکسان نیستند و شدت و حدّت متفاوتی دارند، مخصوصاً بین دو فرقه شیعه و سنی، تفاوت‌هایی بنیادی در برخی از نقاط ضعف وجود دارد که در ادامه، مورد تحلیل قرار می‌گیرد. مهم‌ترین نقاط ضعف تفاسیر واعظانه عبارت‌اند از:
۱. پرداختن به تأویلاتی که فاقد دلیل معتبر عقلی و نقلی‌اند و بر پایه ذوق و استحسان یا حتی کشف و شهود مفسر یا مشایخ، اسلاف و اقطاب وی (به‌عنوان عارف) استوار است؛
۲. عبور از ظواهر و بطن‌گرایی افراطی؛
۳. ایجاد رموز عددی بر پایه مبانی مکاتب غیراسلامی؛
۴. ذکر روایات جعلی و اسرائیلیات مخالف عقل و نقل معتبر، با هدف ایراد موعظه؛
۵. یادکرد محترمانه از بزرگان گروه مخالف و اقوال آن‌ها با هدف جذب حداکثری مخاطب و اقناع او.

نتیجه‌گیری

۱. تفسیر واعظانه ترکیبی از تفاسیر نقلی و عرفانی است و اصلی‌ترین دغدغه مفسر در آن، هدایت توده مردم است، لذا با هدف اثرگذاری در مخاطب عام و مصونیت او مقابل اغوای شیطانی و نفس بدخواه، با بهره‌گیری از ادبیاتی جذاب و قابل فهم برای عموم مردم، از هر مناسبتی بهره‌جسته و حتی در آیات به‌ظاهر غیرواعظانه قرآن، به گونه‌ای

حکیمانه، خیرخواهانه و مهربانانه راهی به سوی نصیحت و پند و اندرز و عبرت و حتی انذار و ارباب مردم می‌جوید.

۲. در تفسیر واعظانه، دغدغه مفسر هدایت عامه مردم با استفاده از ابزار وعظ و اندرز است، لذا مفسران در این گونه از تفسیر می‌کوشند تمامی ابزارهای صحیح مورد استفاده واعظان را در مقام تفسیر قرآن کریم به کار گیرند.

۳. این تفسیر ضمن بهره‌گیری از زبان بومی و در عین حال ساده، روان، جذاب، گوش‌نواز، شعرگونه، داستان‌آمیز و قابل فهم برای عموم مردم، با هدف اثرگذاری و ایجاد رغبت در مخاطب و افزایش جاذبه متن تفسیر، از هر مناسبتی استفاده می‌کند و پیامبرانه، حکیمانه، خیرخواهانه و مهربانانه در امتداد تفسیر قرآن کریم، به نصیحت و پند و اندرز مردم می‌پردازد.

۴. تفسیر واعظانه همچون دیگر گرایش‌های تفسیری، در چستی خود از ذاتی و عرضی برخوردار است. مهم‌ترین ذاتی این شیوه، دغدغه‌مندی مفسر نسبت به هدایت عامه از طریق تفسیر اندرزگونه آیات الهی است، و از مهم‌ترین عرضیات آن، بهره‌گیری از زبان روان و جذاب، و استفاده از مآثر دلنشین، همچون روایات امامان و سخنان حکیمان است که نه تعریف، بلکه از شاخصه‌های این گونه تفسیری به حساب می‌آیند.

۵. تفاوت تفسیر واعظانه با گونه‌هایی همچون تربیتی و هدایتی، در ترمیم برخی از شاخصه‌های تفسیر واعظانه، مانند تأویلات مذموم عرفانی و بیان اسرائیلیات از سوی تفاسیر تربیتی و هدایتی است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. آقابزرگ تهرانی، محمدمحسن. بی تا. الذریعة إلى تصانیف الشیعه. بیروت: دار الأضواء.
۳. ابن فارس، احمد. (۱۴۰۴ق). معجم مقاییس اللغة. قم: مکتب الإعلام الإسلامی.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۰۵ق). لسان العرب. قم: نشر أدب الحوزة.
۵. احمدی، بابک. (۱۳۸۸ش). از نشانه‌های تصویری تا متن. تهران: مرکز نشر.
۶. اسعدی، علی. (۱۳۹۳ش). مدل تفسیری تربیتی (استاد راهنما: محمدکاظم شاکر، رساله دکتری). قم: دانشگاه قم.

۷. ایزوتسو، توشی هیکو. (۱۳۷۴ش). خدا و انسان در قرآن، (ترجمه احمد آرام). تهران: فرهنگ.
۸. بابایی، علی اکبر. (۱۳۹۰ش). مکاتب تفسیری. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۹. بابایی، علی اکبر. (۱۳۹۵ش). قواعد تفسیر قرآن. قم: سمت.
۱۰. پاکتچی، احمد. (۱۳۸۹ش). تاریخ تفسیر قرآن کریم. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
۱۱. جرجانی، علی بن محمد. (۱۴۰۳ق). کتاب التعریفات. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۲. جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۰۷ق). الصحاح. بیروت: دار العلم للملایین.
۱۳. حقی، اسماعیل بن مصطفی. (۱۴۱۳ق). روح البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار الفکر.
۱۴. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷ش). لغت نامه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۵. ذهبی، محمدحسین. (۱۳۹۶ق). التفسیر والمفسرون. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۶. راغب، حسین بن محمد. (۱۴۱۶ق). مفردات ألفاظ القرآن. دمشق - بیروت: دار القلم - الدار الشامیه.
۱۷. رشید رضا، محمد. (۱۳۷۳ق). تفسیر المنار. قاهره: دار المنار.
۱۸. رومی، فهد بن عبدالرحمن. (۱۴۰۶ق). اتجاهات التفسیر. بیروت: مؤسسة الرسالة.
۱۹. زبیدی، محمد مرتضی حسینی. (۱۳۹۴ق). تاج العروس. بیروت: دار الهدایه.
۲۰. سوسور، فردینان دو. (۱۳۸۰ش). مبانی ساخت گرای در زبان شناسی، (ترجمه کورش صفوی). تهران: حوزه هنری.
۲۱. شاکر، محمدکاظم. (۱۳۸۲ش). مبانی و روش های تفسیری. قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.
۲۲. شاهرودی، عبدالوهاب. (۱۳۹۹ش). سیر تحول فهم متن. تهران: خاموش.
۲۳. شریف، محمد ابراهیم. (۱۴۰۲ق). اتجاهات التجدید فی تفسیر القرآن الکریم فی مصر، قاهره: دار التراث.
۲۴. شریفی، محمد؛ حسین زاده، اکرم. (۱۳۹۴ش). معرفی و سیر تطور تفاسیر واعظانه شیعه. شیعه پژوهی، ۲(۵)، ۱۰۹-۱۳۶.
۲۵. طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۹۰ق). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۲۶. عبدالقادر، محمد صالح. (۱۴۲۴ق). التفسیر والمفسرون فی عصر الحدیث. بیروت: دار المعرفه.
۲۷. عمید زنجانی، عباسعلی. (۱۳۷۸ش). مبانی و روش های تفسیر قرآن. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۸. فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۰ق). العین. قم: دار الهجرة.
۲۹. قطب، سید. (۱۴۱۲ق). فی ظلال القرآن. قاهره: دار الشروق.
۳۰. کلبی، محمد بن احمد. (۱۴۲۳ق). التسهیل لعلوم التنزیل. بیروت: دار المكتبة العصریه.
۳۱. معرفت، محمدهادی. (۱۳۷۹ش). تفسیر و مفسران، (مترجم: گروه مترجمان). قم: انتشارات تمهید.

۳۲. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران. (۱۳۷۵ش). تفسیر نمونه. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۳۳. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۵۵ش). کلیات شمس (دیوان کبیر)، (تصحیح و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر). تهران: امیرکبیر.